



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿هُوَ الَّذِي يُسِيرُكُمُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرَيْنَ بِهِم بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنْ أَنجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ﴾

جریان سفر دریا و آثار دریا و احکام دریا تا حدودی در قرآن کریم مبسوطاً آمده، بعضی از محققان غربی بعد از پرس و جو که آیا وجود مبارك پیغمبر اسلام علیه و علی اله الاف التحية والثناء آیا سفر دریایی کردند یا نه، بحر شناسی را پیش کسی خواندند یا نه و علم دریا شناسی آیا در حجاز آن روز در مکه رواج داشت یا نه بعد از اینکه به این نتیجه رسیدند که هیچ کدام از این حرفها نبود یعنی وجود مبارك آن حضرت سفر دریایی نکرد بحر شناسی را هم پیش کسی نخواند و علم بحر شناسی هم در مکه آن روز رواج نداشت معذک این همه خصوصیتهاى دریایی و کشتیرانی و اینکه در دریاهاى شور لؤلؤ و مرجان پیدا مى شود در دریاهاى شیرین لؤلؤ و مرجان پیدا مى شد آب شیرین هم مى تواند لولو و مرجان تربیت کند مثل آب شور، گفت این جز معجزه چیز دیگر نیست و ایمان آورد برای این که آنروزها این حرفها اصلاً مطرح نبود که آب شور هم مثل آب شیرین است آب شیرین هم مثل آب شور است ﴿يُخْرِجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤَ وَالْمَرْجَانَ﴾^۱ اینها را که درك نمى کردند در دل کوه اگر يك کسی بخواهد

بگویند این کوه مثلاً فیروزه دارد یا عقیق دارد اینها يك سالیان متمادی درس کوه شناسی می‌خواهد و رده‌های کوه می‌خواهد خاك شناسی و کیفیت تحول خاك اینها را باید بخواند تا بفهمد این کوه معدن عقیق دارد یا معدن چیز دیگر مانند فیروزه و بدخشان و یا لعل است و مانند آن اما اگر يك کسی این درسها را نخواند و بگویند این چیزها در کوهها در می‌آید معلوم می‌شود از جای دیگر گرفته است لؤلؤ و مرجان هم همینطور است يك کسی در دریا لؤلؤ و مرجان نمی‌ریزد که خود این دریاست که لؤلؤ و مرجان می‌پروراند و متکون می‌کند آب شیرین، آب شور همه اینها هر کدام خصوصیت خاص خودشان را دارند آن لؤلؤ و مرجانی که در آب شیرین متکون می‌شود آن لؤلؤ و مرجانی که در آب شور متکون می‌شود خصوصیاتش چیست؟ اینها را يك آدم درس نخوانده، نمی‌تواند بداند که بعد از بررسی اینها ایمان آورد این می‌شود معجزه علمی آن حضرت اما دربارهٔ اینکه سفر فضایی را قرآن مطرح کرده یا نکرده؟ اینها سفر دریایی را و سفر صحرائی را مشخص کرده سفر دریایی را آن روز که رواج نداشت مشخص نکرده ولی دو اصل را در قرآن کریم ذکر کرده یکی اصل جامع است که الی یوم القیامه مشمول آن اصل جامع است یکی هم نمونهٔ خارجی است آن اصل جامع فرمود به این که در آسمان ستاره‌هایی هست و خیلی چیزها هست ﴿و یخلق ما لا تعلمون﴾^۲ يك چیزهایی را خلق می‌کند که شما نمی‌دانید چه اینکه در سورهٔ مبارکهٔ نحل هم وقتی جریان دواب و انعام و اینها را ذکر می‌کند می‌فرماید يك چیزهای دیگری هم هست که شما نمی‌دانید همه‌اش همین نیست که شما الآن درك می‌کنید مثل جریان ستاره‌ها هم همینطور است در جریان ستاره‌ها فرمود به این که ﴿فلا أقسم بما تبصرون * و ما لا تبصرون﴾^۳.

آیه ۸ سوره مبارکه نحل این است که بعد از اینکه مسائل دامداری و کیفیت پرورش دام و اینها را ذکر کرده فرمودند ﴿وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقْ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ يك سرى از حیواناتى است که خدا خلق می‌کند که شما علمتان به آن نمی‌رسد اليوم هم همینطور است نه اینکه حالا اليوم علم بشر نسبت به علم انسانهای ۱۴۰۰ سال قبل خیلی زیاد است این به پایان رسید بلکه این ﴿وَيَخْلُقْ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ إلى يوم القيامة زیرمجموعه خود را دارد چه اینکه در جریان ستاره‌ها فرمود ﴿فَلَا أَقْسَمُ بِمَا تُبْصِرُونَ * وَ مَا لَا تُبْصِرُونَ﴾ حالا چه با چشم مسلح چه با چشم غیر مسلح فرمود يك سلسله ستاره‌هائی است يك سلسله و اختراهایى است که شما نمی‌بینید این يك اصل کلی است وقتی که اصل کلی شد سفرهای هوایی را که انسان قبلاً پیش بینی نمی‌کرد مشمول این اصول کلی می‌داند اما نمونه خاصش جریان پرنده‌ها را ذکر می‌کند فرمود پرنده است دیگ، يك جسم سنگین است مگر عقاب و کرکس و شاهین و زنشان کم است مگر جاذبه زمین اگر هست دافعه هوا اگر هست میل طبیعی اگر هست به هرکدام از سه عامل این حرکت را توجیه کنیم این شاهین و کرکس های سنگین باید بیفتند زمین مرغ‌های دیگر هم همین طور است بالاخره این سنگی که از بالا می‌آید و این قطراتی که از بالا می‌آید اقدمین این سه مطلب را داشتند و ظاهراً روی جاذبه خیلی تکیه می‌کردند قدما یعنی در زمان بطلمیوس تا کنون در این ۲۰۰۰ سال آنها معمولاً روی میل طبیعی فتوا می‌دادند و این سالهای اخیر هم جریان جاذبه تقویت شده است از دیر زمان این سه رأى بود که این سنگ و باران که از بالا به پائین می‌آید این یسبی که می‌افتد این قطرات باران آیا روی جاذبه زمین است يك نظر، دافعه هواست که بیگانه را از حریم خود طرد می‌کند نظر دوم یا میل طبیعی خود اجرام سنگین است که به طرف زمین گرایش دارند در قبال میل طبیعی اجرام سبك مانند بخار و دخان که به طرف بالا به طرف محیط گرایش دارند این سه نظر، در بین این آراء سه گانه، میل طبیعی يك موفقیتی داشت و

شهرتی پیدا کرد بالاخره به هر کدام از این سه مبنا که باشد يك جرم سنگین باید بیفتد به زمین، دیگر اینچنین نیست که شاهین و کرکس هر چه قدر هم مقتدر باشند از جاذبه زمین قویتر باشند که فرمود اینها را چه کسی در هوا نگه می‌دارد ﴿مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ﴾^۴ در سوره مبارکه ملك به این صورت فرمود در آیه ۱۹ سوره ملك این است ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَفَاتٍ وَ يَقْبِضْنَ﴾ بعضی‌ها پرزنان، برخی هم صاف و پریشان می‌روند برخی بال می‌روند بعضی بالکشان می‌زنند در کتابهای فقهی هم ملاحظه فرموده‌اید حکم صافات غالباً تحریم است و حکم یقبض تحلیل است آن پرنده‌هایی که بیشتر صاف و بال‌کشان می‌روند حرام گشتند آنهایی که بیشتر بال می‌زنند مانند کبوترها و اینها حلال گشتند فرمود ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَفَاتٍ وَ يَقْبِضْنَ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ﴾ هیچ کسی اینها را در هوا نگه نمی‌دارد مگر اراده پروردگار دلیلی ندارد يك جسم سنگین مرتب در هوا حرکت کند هیچ چیزی مزاحمش نباشد اگر دافعه است هوا باید این را طرد کند اگر میل طبیعی است وزنش باید این را پائین بیاورد اگر جاذبه زمین است باید این را بکشانند فرمود ﴿مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ﴾ بنابراین دریا و هوا و صحرا، هر سه در قرآن کریم مطرح است و سیر اینها هم بوسیله ذات اقدس اله است آن اصل کلی را هم که قبلاً فرمود ﴿مَا مِنْ دَآءٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۵ هیچ جنبنده‌ای نیست مگر اینکه رهبری آن را خدا بعهده دارد پیشانی او و زمام او دست خداست اگر دابه در دریا دوید و جنبشی داشته باشد مسیر و موکش خداست اگر در خشکی و روی زمین عادی سیر داشته باشد مسیرش خداست و اگر در فضا هم سیر داشته باشد مسیرش خداست.

سؤال جواب: آن دیگر به هر وضعی باشد در ذیل آیه ۱۲ سوره مبارکه طلاق که ﴿اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ﴾ آنجا يك روايتی از وجود مبارك حضرت امام رضا(ع) هست که می‌فرماید ارض و سماء، ارض و سماء طبقات چند گانه زمین است و طبقات چند گانه سماء بالاخره زمین با طبقاتش آسمان با طبقاتش مشمول اطلاعات و عمومات این آیاتی است که خوانده شد اگر سماوات بگویند همین است زمین بگویند همین است منتها درباره زمین، آیات باران و تنظیم ترافیک باران و آنها را بعهده دارد فرمود بالاخره ما باران را از دریا و مثال دریا ابرها را تلفیح می‌کنیم و باردار می‌کنیم این‌ها می‌روند بالا، بعد وقتی که بارشان به نصاب رسید دستور بارش می‌دهیم که ببارند وقتی هم که باریدند زمین را دستور می‌دهیم ﴿وَإِنَّا عَلَىٰ ذَهَابٍ بِهَ لِقَادَرُونَ﴾ که این باران را در خودش جذب کند بعد وقتی که زمین این بارانها و این آبها را در خودش جذب کرد تنظیم ترافیک آنها را کجا ورود ممنوع است کجا ورود ممنوع نیست کجا دوراهه است کجا سه راهه است کجا یکراه است کجا راه برگشت است اینها را تنظیم می‌کنیم فرمود ﴿فَسَلِّكهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ﴾ بعد از اینکه این آبها را بردیم تحت ارض اینها را راه می‌دهیم که کجا باید بروند و کجا باید سر در آورند که مردم آن منطقه اگر قناتی، چشمه‌ای، چاهی حفاری کند آنجا آن آب باید سر در بیاورد اگر هم وقتی نشد خودش جوشان در بیاد و کجا نباید سردر بیاورد فاصله‌اش از سطح زمین کجا باید کم باشد و کجا باید زیاد باشد نسبت به يك عده تهدید کرد فرمود به اینکه اگر کفران نعمت کردید اگر حق این آب را ندانستید ما به این آبها دستور می‌دهیم يك قدری پایین تر بروند خوب هم وقتی که پایتتر رفتند در دسترس کسی نیست اگر دوسه هزار کیلومتر پائین تر رفت با کدام صنعت باید استخراج بکنند فرمود ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِن أَصْبَحَ مَأْوُكُمْ غَوْرًا فَمِنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ﴾ حالا اگر ما گفتیم يك قدری پایتتر بروند ما تا اینجا آوردیم ﴿فَسَلِّكهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ﴾ کردیم مسلكها، معبرها، يك راه و دو راه و سه راه همه را تنظیم کردیم

آوردیم اینجا، حالا چقدر فاصله‌اش از سطح زمین باشد زیاد باشد یا کم باشد آن هم به حکمت ماست اگر دستور دادیم يك چند کیلومتری برود پایین ﴿أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمِنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ﴾ آنوقت می‌شود منطقه کویری ناچارید از اینجا هجرت بکنید بروید به جای دیگر.

سؤال و جواب: بله مصداق وجود این ماء معین یکی از القاب وجود مبارك ولی عصر است و به تبع آن ذات مقدس مصداقش همان عالمان دینی هستند عالمان دینی را بعنوان ماء معین می‌دانند اینها مصداق این ماء معین‌اند در این نظام مصداق بالاصلش وجود مبارك حضرت ولی عصر است که از القاب آن حضرت است. آب معین، ماء معین آبی است که تراه العیون و تناله الدلاء هم چشم او را می‌بیند هم دلو دسترسی دارد لذا جاری هم باید باشد جریان داشته باشد يك، در دسترس و دیدرس هم باشد دو، تا همه بهره ببرند سه، این از القاب وجود مبارك حضرت ولی عصر است عالمان دین را هم می‌گویند ماء معین برای اینکه در دسترسند و آب جاری هستند و اینچنین نیست که حالا يك چیزی را خوانده‌اند در سینه داشته باشند برای اینکه هر که خوانده به عدة زیادی می‌گوید و در کتابها می‌نویسد این مثل آب جاری است مثل آب راکد نیست اگر چیزی را خوانده موظف هم هست که بگوید و بنویسد که این بشود آب معین نه آب راکد در دل، غرض آن است که آنچه که در سوره مبارکه ملك آمده فرمود ﴿مَا يَسْكُنُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ﴾^۶ چه اینکه در سوره مبارکه نور هم به بعضی از این مطالب سیر پرنده ها اشاره می‌کند نه به همه‌اش آیه ۴۱ سوره مبارکه نور این است ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْبِغْ لَهُ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الطَّيْرِ صَافَاتٍ كُلُّ قَدْ عِلْمُ صَلَاتِهِ وَ تَسْبِيحِهِ﴾ یعنی همه موجودات، چه آسمانی، چه موجودات زمینی، چه پرنده‌های هوا همه اهل غماز و اهل ذکرند می‌دانند دارند چکار می‌کنند نه كل یعنی كل واحد من البشر قد علم

صلات او را، صلات خودش را، اینچنین نیست یا صلات آنها را صلات طایر را بلکه علم به فعل هم ثابت می‌کند آنها اهل نمازند يك نماز خودشان را هم می‌دانند دو، هر کسی این جور است بنابراین، اقسام سه گانه سیر روی این... درباره معجزه بودن قرآن کریم از چند راه در مسئله ﴿إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا﴾ بحث شد یکی اینکه خود این کلام، معجزه است شامل اسرار غیبی هست و معارف غیبی هست به همان نمونه‌هایی که قبلاً ذکر شد اسرار غیبی که الآن نیست و اسرار غیبی که بعدها پدید می‌آید علم به اینها هم می‌شود معجزه دوم اینکه از نظر فصاحت و بلاغت و فنون ادبی هم که معجزه است سوم اینکه آورنده او يك انسان درس‌نخوانده است که گاهی کلام، معجزه است گاهی تکلم، معجزه است ولو کلام معجزه نباشد درباره پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هم تکلمش، معجزه است هم کلامش، درباره وجود مبارك مسیح سلام الله علیه تکلمش معجزه بود نه کلامش، کلام که ﴿إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا﴾ اینگونه حرف زدن اینطور نیست که بشر عادی نتواند اینگونه حرف بزند اما يك كودك بخواهد حرف بزند این تکلمش می‌شود معجزه، گفتند ﴿كَيْفَ نَكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا﴾^۷ محتوا یعنی اینگونه حرف زدن البته از این جهت که جریان نبوت را دارد اخبار غیبی دارد آنها حساب خاص خودش را دارد ولی کلام از نظر فصاحت و بلاغت و بخش‌های دیگر نظیر قرآن کریم نیست که ازش تحدی بشود این کلام معجزه است مثل اینکه قرآن، معجزه است اما تکلم، معجزه است درباره شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هم کلامش، معجزه است هم تکلم، کلامش معجزه است برای اینکه سراسر معارف غیبی است و فصیحانه و بلیغانه و امثال ذلك تکلم، معجزه است برای اینکه يك امی این حرفها را می‌زند اگر درس خوانده بود معجزه بود فضلاً از اینکه امی باشد این حرفها که مال این شخص نیست لذا فرمود ﴿إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ

من مثله^۸ که بعضی‌ها خواستند بگویند ضمیر مثله به رسول برمی‌گردد یعنی شما در خودتان بگردید يك آدم اُمّی پیدا کنید که يك درس نخوانده چنین حرف بزند بعد هم فرمود درس نخوانده چیست اگر همه جن و انس هم جمع شوند نمی‌توانند مثل این بیاورند همه درس خوانده‌ها هم جمع شوند نمی‌توانند.

مطلب دیگر اینکه قرآن بخشی به اعجاز علمی برمی‌گردد بخشی به قدرت برمی‌گردد اینکه بتواند این کارها را انجام بدهد تکلم بکند اینها به قدرت برمی‌گردد اما آن بخشهایی که به اخبار غیبی و معارف غیبی و امثال ذلك است این‌ها معجزه‌های علمی است درباره ائمه علیهم السلام هم هر کسی که دارای سمت و پست کلیدی است، نبوت باشد، رسالت باشد و خلافت‌الهی باشد، ولایت فقیه باشد، امامت باشد اگر چنانچه بیگانه‌ای شك کرد اینها می‌توانند به اذن خدا، معجزه بیاورند معجزه در برابر تحدی است یعنی کسی ادعای پست کلیدی دارد که خدا این سمت را به من داده است حالا یا نبوت است یا رسالت است یا امامت است و مانند آن عده‌ای انکار می‌کنند برای اثبات این مدعا مبارز طلب می‌کند می‌گوید به این‌که من امامم یا پیامبرم یا نبی هستم و يك چنین کاری می‌کنم شما اگر شك دارید مثل این بیاورید بنابراین، معجزه برای اثبات حق است خواه نبوت یا رسالت باشد یا امامت و اختصاصی هم به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ندارد درباره ائمه هم هست مثل اینکه گاهی هم برای اثبات حقانیتشان از معجزه استفاده کردند و اگر در حال تحدی نباشد اصطلاحاً می‌گویند اینها کرامت است.

﴿هو الذي يسيركم في البرّ والبحر حتى إذا كنتم في الفلك وجرين بهم بريح طيبة وفرحوا بها جاءتها ريح عاصف وجاءهم الموج من كل مكان وظنوا أنّهم أحيط بهم﴾ گاهی درباره ظن سؤال می‌شود که آیا این مظنه آیا مطلقاً درباره فساد و مذمت استعمال می‌شود یا نه؟ اینچنین نیست گرچه در خیلی از موارد مظنه‌ای که قرآن کریم

استعمال کرده است دربارهٔ امور مذموم است ﴿يُظَنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ﴾ و مانند آن ولی در امور خیر و برکت هم کلمهٔ مظنه استعمال شده است در سورهٔ مبارکهٔ بقره فرمود آنها که ﴿يُظَنُّونَ أَنَّهُمْ مَلَاقُوا رَبَّهُمْ﴾^۹ آیه ۴۵ و ۴۶ این است ﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ * الَّذِينَ يَظَنُّونَ أَنَّهُمْ مَلَاقُوا رَبَّهُمْ﴾ اما حالا در موارد دیگری که ﴿بِاللَّهِ يَظَنُّونَ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ﴾ مربوط به تبهکاران است از اینها هم کم نیست اینطور نیست که همه مواردی که کلمهٔ مظنه در قرآن کریم بکار رفته است دربارهٔ مذمت باشد گاهی هم آن مظنون خیر است و گاهی مظنون شر است گاهی ظنش خیر است و گاهی ظنش شر است و مانند آن.

سؤال: جواب: البته آنجا مصحح می‌طلبد مثل همین آیه ۴۵ و ۴۶ سورهٔ مبارکهٔ بقره که ﴿يُظَنُّونَ أَنَّهُمْ مَلَاقُوا رَبَّهُمْ﴾ اینها یعرفون، یعلمون نه اینکه مظنه داشته باشند ﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ * الَّذِينَ يَظَنُّونَ أَنَّهُمْ مَلَاقُوا رَبَّهُمْ﴾ اینها مظنه ندارند که یقین علم هم دارند لکن مصحح‌ها می‌طلبد یکی از مصححان این است که اگر کسی مظنه ملاقات خدا را داشته باشد باید حساب شده کار بکند چه برسد به اینکه اینها یقین دارند برای اینکه آن مظنون بقدری قوی است که انسان جا دارد بیش از این احتیاط کند مانند موارد محتمل که اگر محتمل قوی بود هر چند احتمال ضعیف باشد آن قوت محتمل به احتمال سرایت می‌کند و زمینه احتیاط را فراهم می‌کند خب پس مظنه به این صورت است تفنی که در این آیه بکار رفت مانند موارد دیگر نکات ادبی اینها را همراهی می‌کند گاهی از غیبت به خطاب است گاهی از خطاب به غیبت است بعد از توجه به تمام این کلمات که بألفاظها از ذات اقدس اله است وجود مبارك پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عین اینها شنیده و عین اینها را گفته و آنچه از زبان مطهر حضرت رسیده عین چیزی است که ذات اقدس اله آن را فرموده بدون کم و زیاد يك واو،

منتها گاهی نظیر همین سوره مبارکه حمد که اول از غیبت شروع می شود بعد به ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ که رسید التفات از غیبت به خطاب است گاهی محاوره اقتضاء می کند که مخاطب را انسان نبیند می فرماید اینها شایسته آن نیستند که مورد خطاب قرار بگیرند گاهی محاوره اقتضاء می کند که به صورت خطاب بیان شود برای اینکه می خواهد تهدید بکند گاهی برای تلطیف و تحبیب و محبت و اینها اقتضای خطاب دارد از غیبت به خطاب عدول می شود این التفاتها روی این تفننهای ادبی و نکته های فصیحانه و بلیغانه است اما تفاوتی که در ضمیر هست که گاهی مفرد است گاهی جمع، آنجا که مفرد است می خواهد توحید را بیان کند آنجا که جمع است برای آنکه معلوم شود همه اینها زیر مجموعه اراده الهی کار می کنند گاهی ذات اقدس اله از خودش به عنوان عظمت، تفخیم و تعظیماً بصورت متکلم مع الغیر یاد می کند مثل آنجایی که درباره مجموع آسمان و زمین سخن می گوید می فرماید ما آفریدیم مجموع آسمانها و زمین، گاهی هم نسبت به مقطعی از مقاطع نظام خلقت سخن می گوید مثل اینکه ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾^{۱۰} و مانند آن، آنجا برای اینکه فرشتگان و مدبران امر و اینها حضور دارند ذات اقدس اله کار آنها را هم به خود اسناد می دهد که ما اینکارها را کردیم اما بعد از اینکه اصل توحیدی را بیان کرد يك، و بعد از اینکه همه اینها را يك طرف حساب کرد و فرمود ما نظام را آفریدیم این دو، تا معلوم شود وقتی می گوید ما نه یعنی کسی در کار ما دخیل است همان اوست که ماست در حقیقت یعنی اوست که روی عظمتی که دارد تعبیر به ما می فرماید برای آنکه آنجا دیگر سخن از خلفا و انسانهای کامل و مظاهر اسما و فرشتگان و مدبران امر و امثال ذلك نیست آنجا که از اصل خلقت می خواهد خبر بدهد می فرماید ما بساط خلقت را پهن کردیم ما ارواح انبیاء را خلق کردیم ما انسانها را آفریدیم ما ملائکه مدبر را آفریدیم این معلوم می شود این مایی که می فرماید ما تعظیم و تفخیم و

تکریم است که آداب سخن گفتن را هم به ما یاد می‌دهد ولی شما از اول تا آخر از آخر تا اول قرآن را بررسی کنید می‌بینید آن آیات توحیدی همه‌اش ضمیر مفرد است هیچ جا سخن از ما نیست مبادا بوی شرك بدهد مبادا کسی توهّم بکند لا إله إلاّ نحن اصلاً از این قبیل نیست نه در روایات است نه در آیات، تفخیماً يك جای خاص خودش را دارد آنجایی که موهم خلاف نباشد جای تعظیم و تفخیم است، لا إله إلاّ نحن اینگونه نیست همه‌اش لا إله إلاّ أنا، ﴿فاعلم أنّه لا إله إلاّ الله﴾ یا اسم ظاهر است یا متکلم وحده است بعد از اینکه تثبیت شد همه ما عدا مشمول لطف ذات اقدس اله هستند آنگاه همین لا اله الاّ أنا بصورت ﴿أنا نحن نزلنا الذكر و إنّنا له لحافظون﴾^{۱۱} در می‌آید یا ﴿ما خلقنا السماء و الأرض و ما بینهما لاعین﴾ وقتی می‌فرماید ﴿ما خلقنا السماء و الأرض و ما بینهما﴾ یعنی مجموعه نظام آفرینش نه اینکه انسانها و ارواح انبیا (علیهم السلام) و فرشتگان مستثناء باشند فرمود آسمانها و زمین و آنچه در بین اینها ست پس وقتی ماسوای خدا را ذکر می‌کند قل الله می‌شود باز هم تعبیر به نحن است و ماست و اینجا برای تعظیم و تفخیم است گاهی هم کار فرشتگان را در بر دارد کار فرشتگان را هم باز به خودش استناد می‌دهد که این‌ها تحت تدبیر ذات اقدس اله هستند آنجا هم تعبیر به متکلم مع الغیر رواست اما مشرکان اینچنین می‌گویند ﴿لئن أنجیتنا﴾ این جا دیگر ضمیر مفرد است برای اینکه تنها آن ضمیر نامتکلم مع الغیر آن ضمیر نامال مشرکان است نه مال الله این آنجیت هم مفرد است هو الذی هم مفرد است اینجا جای اینکه تغییر شده از مفرد به جمع نیست اما آنجایی که نظیر جمع است مانند ﴿ثمّ إلینا مرجعکم﴾ آنوقت فرشتگان مدبر و خلفاء الهی که طبق زیارت جامعه تمام خلق برای شماس، شما قسیم النار و الجنة هستید و مانند آن این می‌تواند زیر مجموعه همین عناوین باشد برای اینکه آنها مدبرات الهی هستند به اذن خدا، اگر فرشتگان مدبرات الهی هستند ائمه و امثال آن و

انسانهای دیگر بر اساس «بکم فتح الله و بکم یختم بکم یزّل الغیث» اینها هم می‌شوند مدبرات امور الهی به اذن خدای سبحان.

سؤال: جواب: بله آنجا هم همینطور است برای تعظیم است ﴿إِیَّای فارهبون﴾^{۱۲} ﴿إِیَّای فاعبدون﴾^{۱۳} ﴿إِیَّای فاقفون﴾^{۱۴} اینجا حصر است و ضمیر متکلم وحده آنجایی که در صدد بیان توحید است هم‌اش متکلم وحده است ضمیر مفرد است.

مطلب دیگر آنکه ما در محاوره‌های فارسی هم دربارهٔ ضمیر غائب شخص غائب بعنوان تجلیل به جای او ایشان می‌گوییم و هم در ضمیر خطاب بجای اینکه به کسی بگوییم تو، شما می‌گوییم دربارهٔ متکلم مع‌الغیر هم دارد آن سلاطین اینچنین بودند که نامه‌هایی که می‌نوشتند فرمانی که حکام می‌دادند می‌گفتند ما فرمودیم مقاله‌ای سیدنا الاستاد مرحوم علامه طباطبایی دارد در همان مکتب تشیع یا در جای دیگر هم چاپ شده، فرمودند با آمدن اسلام این ما فرمودیم‌هایی که امپراطوری‌ها داشتند کم‌کم رخت بر بست یا در آستانه افول و غروب بود فرمانهای سلاطین قبلی هم اینطور بود اولاً آنها بالا را نگاه می‌کردند نه پائین چون فرمانهایی که الآن هست الآن هم گاهی برای تجلیل می‌نویسند ما فرمودیم که اینچنین شود ما دستور دادیم که اینچنین شود این ما فرمودیم ما فرمودیم نامه رسمی سلاطین بود امضا هم بالا بود این فرمانهایی که الآن هست بعنوان میراث فرهنگی امضا بالا است. ایشان در آن چیز مرقوم فرمودند که اینها دیگر رخت بر بست برای آنکه خود پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم که یتواضع علی الأرض كأحدٍ من الناس بود و مانند آن این بساطها را برچید مخصوصاً پس از فتح مکه

۱۲ - بقره، ۴۰.

۱۳ - عنکبوت، ۵۶.

۱۴ - بقره، ۴۱.

می‌فرمود: «انَّ الله سبحانه وتعالى أظهر في الإسلام نخوة الجاهلية والتفاخر بابائ ... يك سلسلة اصول ارزشی را آورد، در جریان محاوره فارسی ما ما هم از ضمیر غایب به عنوان تجلیل بجای او ایشان یاد می‌کنیم هم در مخاطب بجای تو شما، یاد می‌کنیم هم ما فرمودیم که داشتند ولی در عربی ظاهراً ۰۰۰۰ اینچنین نیست که برای تجلیل مغایب بجای هو، هم بکار ببرند برای تجلیل مخاطب بجای أنت، انتم بکار ببرند شما این بخش را در مطول حتماً ملاحظه فرمودید آنجا آمده که اگر احیاناً در نوشته های عرب زبان، بعنوان تجلیل از يك مخاطبی بعنوان انتم یاد می‌کنند این جزء اموری است که مبلدین آوردند یعنی آنهایی که تازه در فرهنگ عربی انس گرفتند اینها می‌گویند وگرنه عرب اصیل هرگز برای تجلیل از مخاطب به ضمیر جمع یاد نمی‌کند لذا ما در تمام این زیارتها هرگز نداریم السلام علیکم یا رسول الله، السلام علیکم یا أمیر المؤمنین همه‌اش السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا أمیر المؤمنین، این با اینکه در صدد تجلیل است و يك نوع تأدبی است اما فرهنگ عرب این نیست که از مغایب بجای هو، هم استعمال شود و بجای أنت در مخاطب انتم استعمال شود ولی در متکلم چرا اینچنین هست بجای أنا، انا و نحن ذکر می‌شود و مانند آن لذا در قرآن کریم آنجا هم که سخن از تجلیل است هرگز ضمیر جمع غایب به ذات اقدس اله استناد نشده، هم اینچنین است نیست هو اینچنین است یا أنت اینچنین هست به خدا انتم نمی‌گوییم به خدا هم نمی‌گوییم ولی درباره خدا نحن و امثال ذلك بکار رفته است اینگونه از آیات قرآن کریم به تعبیر سیدنا الاستاد رضوان الله تعالی علیه به دو تا آیه تقسیم می‌شود يك آیات توحیدی است که آغاز آیه از خدای سبحان است اوست که این کارها را کرده است بخش دیگر آیاتی است که از کثرت به وحدت می‌رسد اینها آیاتی است که از وحدت به کثرت می‌رسد اوست این کارها را انجام داده، آیات دیگر مقابل این است که دارد این آیات ﴿و فی الأرض قطع

متجاورات ﴿١٥﴾ کذا و کذا اگر شما بررسی کنید به ذات اقدس اله راه پیدا می کنید می بینید فرمایش ایشان هم در سوره مبارکه رعد است اوائل سوره مبارکه رعد است اصلاً آن آیه ۳ و ۴ را که ملاحظه بکنید کاملاً یکی قوس صعود را طی می کند یکی قوس نزول را یکی از وحدت به کثرت می آید یکی از کثرت به وحدت می آید در قوس نزول آیه ۳ که از وحدت به کثرت می آید این است که و هو الّذی آیه ۲ هم همینطور است ﴿الله الذی رفع السموات بغير عمدٍ ترونها﴾ تا پایان آیه بعد ﴿و هو الّذی مدّ الأرض و جعل فیها رواسی و أنهاراً و من کلّ الثّمرات جعل فیها زوجین اثنین یغشی الّیل النّهار إنّ فی ذلک لآیات لقوم یتفکّرون﴾ اما آیه چهار در قوس صعود از کثرت به وحدت می رسد می فرماید ﴿و فی الأرض قطع متجاورات و جَنّات من أَعْناب و زرع و نخیل صنوان و غیر صنوان یسقی بماء واحد و نفضّل بعضها علی بعض فی الأکل إنّ فی ذلک لآیات لقوم یعقلون﴾ فرمود بالاخره یک زمینش یکی است باغش یکی است آبش یکی است باغبانش یکی است همه خصوصیات یکی است اما شما دوتا برگ شبیه هم نمی بینید اگر گل است هم عطرهاش فرق می کند هم برگهایش فرق می کند هم زیبایی هایش و مزه و ریختش فرق می کند و مانند آن اگر میوه است اینچنین است اگر چوب و برگ است اینچنین است اینها همه یکی است بالاخره ﴿فی الأرض قطع متجاورات﴾ ۱۶ اما اینهمه برکات از لطف ذات اقدس اله است این آیه ۴ سوره رعد از کثرت به وحدت است ولی به هر تقدیر آنجا که سخن از توحید است هیچ جایی شما نمی بینید مگر ضمیر مفرد است آنجایی که نه سخن از فعل حق است تجلیل و تکریم است کار با مأموران و مدبّرات امر انجام می گیرد آنجا البته بصورت ضمیر جمع ذکر شده. بعد فرمود به این که ﴿یا ایّها الناس إنّما بغيکم علی أنفسکم﴾ درباره بغی برخی از تعبیرات آمده که این علی أنفسکم چون افراد جامعه بمنزله یک نفرند اگر کسی به دیگران ستم بکند مثل

این است که به خودش ستم کرده است این مطلب حق است ولی می‌فرماید این بغی شما نسبت به دیگران فقط بغی به خودتان است اینکه از آن قبیل نیست که تو چون بمنزله يك نفری، بغی دیگران بمنزله بغی نفس است نخیل چون الآن دارد به دیگران ظلم می‌کنید این ظلمی که به دیگران می‌کنید اساسش بر علیه خود شماست که ﴿من عمل صالحاً فلنفسه و من أساء فعليها﴾^{۱۷} این أنفسکم یعنی أنفسکم نه چون جامعه بمنزله نفس واحد است از آن قبیل است بغی هم بمعنی طلب است منتها طلب مذموم و مدح است ولی اینجا طلب مذموم مراد است طلبی هم که اختصاص پیدا کرده به آدم باغی، به کسی که طلب می‌کند چیزی را که حق او نیست و از حق خودش تجاوز کرده و می‌کند.

در جریان سیر فرمود شما فعلاً در زمین سیر می‌کنید یا دامنه کوه یا بالای کوه سیر می‌کنید یکوقت است که خود کوهها سیر می‌کنند ﴿و سیرت الجبال فكانت سراباً﴾^{۱۸} یا ﴿يوم تمور السماء مورا﴾^{۱۹} الآن شما در آسمان ممکن است سیر می‌کنید ولی وقتی قیامت آمد خود آسمان سیر می‌کند کوهها سیر می‌کنند، سیر می‌کنند، کجا می‌روند؟ می‌فرماید که بعضی از مراحلش را آدم می‌تواند بفهمد ولی برخی از مراحلش قابل درک نیست آن بزرگان معتقدند که در قران چیزی مجاز نیست هر چه هست حقیقت است یکوقت است آدم برابر میل خود آیه را معنا می‌کند می‌گوید حمل بر مجاز است آن در صورتی است که هیچ راهی برای حقیقت نباشد اگر راهی برای حقیقت بود و انسان دسترسی به آن حقیقت داشت یا دیگران دسترسی پیدا کردند یا اجمالاً فهمیدند که حقیقتی هست دلیلی ندارد که آیه را به مجاز حمل کنند در این ﴿وسیرت الجبال﴾ در این ﴿يوم تمور السماء مورا﴾ مار یعنی سار اینها چند

بخش است بعضی از بخشهایش کاملاً قابل فهم است مثلاً بعضی از بخشها خیلی دشوار است آن بخشهایی که قابل فهم است این است که ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ﴾^{۲۰} سؤال می کنند که این کوهها در قیامت چه می شود خب می فرماید قیامت که می خواهد قیام بکند جبال ﴿كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ﴾^{۲۱} می شود مانند پنبه ندافی شده و زده شده می شود که به حسب ظاهر که شما حالا می بیند خیلی سنگین و وزین و ستر است مثل پنبه زده شده که سبك می شود این را آدم می تواند می فهمد بعد فرمود اینها تل شنی درمی آیند این راهم می شود فهمید خوب بالاخره آن هم جسم است این هم جسم است تل شنی طوری است که پایگاه ندارد يك گوشه اش يك مختصری سر بخورد بریزد بقیه هم می ریزد این را آدم می داند فرمود اینها کثیب مهیل می شوند خوب اینها کجا می روند ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا﴾ خدا اینها را می کوبد ذرات ریز می کند و تمام این دره ها و گودی ها و اینها صاف می شود ﴿لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا﴾ صاف صاف می شود این باز هم قابل فهم است ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا﴾^{۲۲} ﴿فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا﴾ * لا تری فیها عوجاً و لا اماً^{۲۳} يك بیابان، قاع صف صف سالن را که عرب قاع می گوید همین است مثل يك سالن عظیم و تمام این ناهمواریها هموار می شود اینهم قابل فهم است این سه طائفه قابل فهم است اما طائفه چهارم ﴿وَسَيَّرَ الْجِبَالَ فَكَانَتْ سَرَابًا﴾ کوهها می روند سراب می شوند نه فصارت سراباً اگر ما هیچ راهی نداشتیم که این کان را بمعنای خودش معنی کنیم آنوقت کان می شود معنای صار اما اگر راهی داشتیم دیگر کان معنای خود کان است نه کان بمعنای صار باشد فرمود این کوهها می روند سراب می شوند کوه وقتی روایی زمین است سراب شود زمین بطریق اولی چنین است سراب می شود یعنی سفسطه درمی آید یا نه يك

۲۰ - طه، ۱۰۵.

۲۱ - قارعه، ۵.

۲۲ - طه، ۱۰۶.

۲۳ - طه، ۱۰۷.

حقیقت دیگری آشکار می‌شود که شما دنبال آن حقیقت نبودید دنبال چیز دیگر بودید که سراب است و حقیقت در جای دیگر است و چیز دیگر است و يك شیء دیگر مقتضی است این چهارمی به آسانی قابل درك نیست فرمود ﴿وسیرت الجبال فكانت سراباً﴾ بنابراین امروز سخن از سیر دریایی و صحرایی و احیاناً فضائی است نظیر .. بعد فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید هم ﴿سیرت الجبال﴾ در پیش است هم ﴿تَمُورُ السَّمَاءِ مَوْرَأً﴾^{۲۴} در پیش است هم ﴿فتحت السماء فكانت أبواباً﴾^{۲۵} در پیش است یعنی سراسر آسمان می‌شود در نه ذات ابواب نه اینکه برای آسمان يك دری است انسان از آن در می‌رود سراسر آسمان دری است از هر راهی آدم بخواهد برود می‌تواند برود اینها را ذات اقدس اله تفهیم می‌کند آن مقداری که برای ما قابل فهم است همینهایی است که عرض شد.

و الحمد لله رب العالمین